

روحیات و بینش اجتماعی

رأی دهندگان



گذشته از این ، تعداد رأی (نه مجریان رأی) در بالا بردن ارزش اجتماعی انتخابات ، تأثیر بسزائی دارد ، انتخاباتی که بر اساس تعداد صاحب رأی و نظر ، صورت بگیرد ، وفردی بر اثر داشتن رأی زیاد ، به مقام رهبری انتخاب گردد ، ارزش اجتماعی آن به مراتب بالاتر از آن خواهد بود که فردی در حقیقت با تصویب چند نفر روی کار آید ، و افراد دیگری که به ظاهر برای انتخاب رهبر رأی می دهند ، دارای رأی و نظر نبوده بلکه در حقیقت مجریان نظر چند نفر رئیس قبیله باشند که قبلاً تصمیمات خود را درباره رهبری فردی در نظر می گیرند ، و به ایادی و کار گزاران خود دستور می دهند که شخصی را برای مقام رهبری انتخاب نمایند چنین انتخابات که بر مبنای تعداد آراء استوار نگردد ؛ بلکه مقیاس در پیروزی ، تعداد نفرات و

انتخابات و سقیفه را در صورتی می توانیم به خوبی ارزیابی کنیم که روحیات و پایه درک و بینش اجتماعی و طرز تفکر ، و مقدار واقع بینی رأی دهندگان را درست دریابیم ، زیرا هر گاه انتخاب خلیفه ، به دست افراد واقع بین و دوراندیش و پاک ، و پیراسته از روحیات بد و ناشایست ، صورت بگیرد ، و در انتخاب خود ، انگیزه ای جز صلاح اندیشی و رعایت مصالح عمومی ، نداشته باشند ، قطعاً يك چنین انتخاب ، ارزش اجتماعی بیشتری پیدا نموده و اصول دموکراسی از آن پشتیبانی خواهد نمود . ولی هر گاه در روح و روان رأی دهندگان «خود خواهی» لانه گزینند ، و در انتخاب فرد ، انگیزه ای جز ، حفظ منافع شخصی نداشته باشند ، چنین انتخابی در نظریك فرد واقع بین و حقیقت جو ، ارزش اجتماعی نخواهد داشت .

تحولات عمیقی در اجتماع آنان پدید آید ، و بازماندگان آنها خاطرات تلخ را به دست فراموشی سپارند .

درست است که اسلام انقلاب عمیقی در شؤون زندگی آنان پدید آورد . روح حماسی و جنگجویی آنان را به صورت فداکاری و جانبازی در راه خدا و گسترش و دفاع از اسلام ، تلطیف و رهبری نمود ، شخصیت‌هایی را پرورش داد که نظیر آنان در تاریخ بشریت نادر و کم‌یاب است ، ولی از یک اصل نباید غفلت نمود که این رهبر آسمانی بیش از ده سال در میان آنان نبود ، و هرگز روی موازین طبیعی تربیت ده ساله ، آن‌هم در میان یک رشته بحر آنها ، نمی‌تواند رسوبات افکار دوران بت پرستی و جاهلیت را از ضمیر و روان اکثریت آنان ، پاک سازد ، و قلوب ضامئ آنان را آن چنان شستشود که اثری از رسوبات جاهلی و تعصبهای کور ، در آن باقی نماند اینک دو گواه تاریخی :

دو شاهد زنده تاریخی

در سادۀ لوحی و بغض و عداوت هر یک از افراد قبیلۀ «اوس» و «خزرج» نسبت به دیگر ؛ همین بس که یله یهودی فتنه گر به نام «شامس» در انجمن اوس خزرج توانست با تجدید خاطرات تلخ جنگ «بعثت» آتش فتنه را روشن سازد ، و آنچنان آنان را برض یکدیگر تحریک نماید که افراد هر دو قبیلۀ ، دست به قبضه شمشیر بردند و نزدیک بود که ترازند «بعثت» بار دیگر تجدید گردد ؛ که ناگهان گزار شکر ، پیامبر را از ماجرا ، آگاه ساخت آنحضرت فوراً خود را به میان جمعیت رسانید ، و با سخنان

فزونسی مجریان رأی باشد ، از نظر محاسبات اجتماعی بی‌ارزش خواهد بود .

بنابراین بیعت در سقیفه راهم باید از نظر روحیات و پایه بینش اجتماعی رأی دهندگان ، و هم از نظر تعداد رأی و فکر مورد بررسی قرارداد ، سپس درباره ارزش آن داوری نمود .

ارزیابی بینش اجتماعی انصار

اجتماع سقیفه ترکیبی بود از اجتماع انصار و تعدادی از مهاجر که شماره آنان چنانکه بعداً خواهیم گفت از سه نفر ، تجاوز نمی‌کرد اجتماع انصار را دو قبیلۀ معروف به نام «اوس» و «خزرج» تشکیل می‌داد . میان این دو تیره که از چند صد سال پیش از یمن کوچ نموده ، و در «بئر» مسکن کرده بودند ، به عللی که فعلاً مجال شرح آن نیست ، از صد و بیست سال پیش از مهاجرت پیامبر ؛ آتش جنگ روشن بود ، و آخرین نبرد آنان جنگ «بعثت» بود که شش سال قبل از مهاجرت پیامبر ، رخ داد .

این جنگ‌های دیرینه سبب شده بود که روح و روان آنان نسبت به یکدیگر ، کانونی از بغض و عداوت و دشمنی باشد . هر چند که با طلوع اسلام در این سرزمین ؛ از پیمانۀ دشمنی طرفین تا اندازه‌ای کاسته شد ، و از ابراز عداوت به طرز روشنی ؛ جلو گیری به عمل آمد ، اما ناگفته پیداست که یک چنین عداوت ریشه دار که دست افراد هر قبیلۀ ای ، سالیان دراز ، تا مرفق در خون پیرو جوان قبیلۀ دیگر ، فرو رفته بود ، در ظرف ده سال ، ریشه کن نمی‌گردد ، بلکه باید چندین سال بگذرد و

افراد دو قبيله به هم بریزند و نزدیک بود همدیگر را بکشند و برای جلوگیری از ادامه نزاع، رسول خدا از منبر پائین آمد و آنان را از هم جدا ساخت! (۲) نه تنها قلوب افراد این دوتیره نسبت به یکدیگر صاف و پاک نشده بود؛ بلکه آثار جاهلی دیگری هنوز بر قلوب آنان حکم فرما بوده و در غزوه «بنی-المصطلق» هنگامی که میان دو نفر از مهاجر و انصار، بر سر آب، جنگ و نزاعی در گرفت هر یک از طرفین، وابسته‌های خود را به کمک طلبید، و نزدیک بود که آتش جنگ میان، انصار و مهاجر شعله‌ور گردد، و اگر سیاست و تدبیر پیامبر نبود، کار به جای باریک می‌کشید (۳)

این رویدادها حاکی است که هنوز رسوبات افکار دوران جاهلی در قلوب آنان باقی بود؛ و کینه‌ها و عداوتها از ضمه‌ائز آنها؛ بکلی زدوده نشده بود.

حاضران در سقیفه رایک گروه مثلث شکلی، تشکیل می‌داد که هر ضلعی از آن برای خود؛ دارای فکر و هدفی بود سعد بن عباد با کوششهای زیاد توانسته بود، که تیره‌های خزرج و اوس را زیر عنوان «انصار» دور هم گرد آورد و حزب نیرومندی در برابر مهاجر و انصار تشکیل دهد ولی پیوستگی افراد این دو قبيله، يك اتحاد صوری و باصطلاح

حکیمانانه خود که در سایه اسلام باید تمام گذشته‌ها را به دست فراموشی بسپارند؛ آتش خشم را فرو نشاند، و باردیگر پیوند آنان را به یکدیگر، استوار ساخت (۱)

۲- «عبدالله بن ابی» از منافقین سرشناس و از دشمنان خاندان رسالت بود؛ روزی پیامبر، بالای منبر به طور کلی بدون اینکه از او نامی ببرد، درباره او چنین سخن گفت: کدام يك از شما مرا درباره تادیب مردی که خاندان مرا سخت ناراحت کرده است معذور می‌شمارد؛ در ایسن لحظه «سعد بن معاذ» رئیس «اوس» برخاست و گفت: ما ای رسول خدا، هر گاه آن مرد از اوسیان باشد گردن او را می‌زنیم و اگر از برادران ما خزرجیان باشد، فرمان شما را درباره او اجراء می‌نمائیم. این سخن برای رئیس «خزرج» که «سعد بن عباد» بود، سخت گران آمد، و برخاست به او چنین پاسخ داد: به خدا سوگند دروغ می‌گوئی تو او را نمی‌کشی، و قدرت بر کشتن او نداری، و اگر از قبيله خود بود، هر گز او را نمی‌کشتی در این گیرودار «اسید بن حضیر» که پرعموی سعد معاذ بود، و از سران اوس به شمار میرفت برخاست و روبه فرزند عباد کرد و گفت بخدا قسم، دروغ می‌گوئی ما او را می‌کشیم و تو خود منافق هستی و از منافقان دفاع میکنی، این گفته‌گوها سبب شد که بعضی از

(۱) سیره ابن‌عشام ج ۱ ص ۵۵۵

(۲) صحیح بخاری ج ۱ ص ۶۶، ج ۳ ص ۲۴

(۳) تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۶۰

«اجتماع جسمی» بود ولی قلوب و افکار آنان از يك ديگر، كاملا جدا و مجزا بود .

«سعد» ؛ به همین اجتماع ظاهری اکتفاء کرد، و خطابه‌ای ایراد نمود و چون او با حال مرض در سقیفه شرکت کرده بود و قسمتی از مردم سخنان او را نمی‌شنیدند ، يك نفر سخنان او را برای مردم بازگو می‌کرد او در خطابه خود چنین گفت :

« ای گروه انصار شما پیش از دیگران به آئین اسلام گرویدید ، از این جهت برای شما فضیلتی است که برای دیگران نیست ، پیامبر اسلام متجاوز از ده سال قوم خود را به خدا پرستی و مبارزه با شرك و بت پرستی دعوت نمود؛ جز جمعیت بسیار کمی از آنان به او ایمان نیاورد ؛ و همان افراد کم قادر به دفاع از پیامبر و گسترش آئین او نبودند ، حتی اگر حادثه ناگواری متوجه خود آنها می‌شد ، قدرت به دفاع از خود نداشتند ، هنگامی که سعادت متوجه شما شد ، به خدا و پیامبر او ایمان آوردید ، و دفاع از پیامبر و یاران او را به عهده گرفتید ، و برای گسترش آئین اسلام و مبارزه با دشمنان، جهاد نمودید و در تمام دوره‌ها سنگینی کار بردوش شما بود و روی زمین را شمشیرهای شمار نگین کرد، و عرب سرکش در پرتو قدرت شما گردن نهاد ، تا آنجا که رسول خدا از میان رفت در حالی که از همه شماها راضی بود ... بنابراین هر چه زودتر زمام کار را به دست بگیرید و جز شما کسی لیاقت این کار را ندارد» (۱)

از نظر اصول دیپلوماسی خطابه «سعد» در آن لحظه حساس بسیار پرتحرک و سازنده بود. در این گفتگوی کوتاه وی از مجموع گروه انصار اعم از خزر جی و اوسی ، تجلیل کرده و احیای شخصیت نمود و گفت شما بودید که اسلام را زنده کردید و گسترش دادید و اگر شما نبودید اسلامی نبود ؛ بالاتر از آن رقبای خود را که همان اقوام پیامبر و مهاجران بودند ، به ضعف و ذلت و پناهندگی؛ متهم ساخت و گفت شما بودید که به آنها پناه دادید و از گردن دشمنان حفاظت و صیانت نمودید، نکته سوم همان است که در آخر سخنرانی خود به آن تصریح نمود با اینکه او خود را کاندیدای خلافت کرده بود.

در پایان سخن بدون اینکه نامی از خود ببرد ربه آنان کرد ، و گفت برخیزید زمام امور را خودتان به دست بگیرید، یعنی زمامداری و رهبری من مطرح نیست و زمامدار واقعی خود شما هستید و من مجری نظرات شما هستم و اگر غیر از من دیگری را برای این کار لایق و شایسته دیدید ، او را انتخاب کنید .

اکنون باید دید که با چنین سخنرانی جامع و پرتحرک ، چگونه سعد از صحنه انتخاب طرد شد و دیگری به جای او انتخاب گردید شناسائی عوامل این طرد و پیروزی فردی که جز ۵ نفر در آن اجتماع طرفدار نداشت ، در مقام ارزیابی، بسیار حائز اهمیت است .

(۱) تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۱۸